

تبیین و نقد انگاره «عدم کارایی مدیریت فقهی در قبال مدیریت علمی» با تأکید بر دیدگاه امام خمینی

محمد مهدی باباپور*
علی جعفرزاده**

چکیده

یکی از مهم‌ترین نظریه‌های سیاسی - اجتماعی که در طول تاریخ از سوی اندیشمندان اسلامی عرضه شده، نظریه ولایت فقیه است که با مجاهدت علمی و عملی امام خمینی علیه السلام در قالب حکومت اسلامی، فعلیت یافت. نوبایی این نظریه در عرصه حاکمیت و هجوم فکری بیگانگان برای ایجاد تردید و تزلزل در آن، سبب طرح شبهاتی در این زمینه گردید و ضرورت واکاوی بیشتر را موجب شده است.

از جمله شبهاتی که در این زمینه مطرح می‌باشد، شبهه «عدم کارایی مدیریت فقهی در قبال مدیریت علمی» است.

در این مقاله ثابت شده که با توجه به دیدگاه امام خمینی در این زمینه، نه تنها مدیریت فقهی در تقابل با مدیریت علمی نیست بلکه مدیریت فقهی با بهره‌گیری از علوم و فنون رایج در امر حکومت و مشورت و رایزنی با متخصصان مربوطه و به کارگیری آنان در مشاغل حکومتی، کارایی لازم در اداره جامعه را خواهد داشت.

واژگان کلیدی

ولایت فقیه، مدیریت فقهی، مدیریت علمی، حکمت و حکومت، عقل و دین.

m_babapour@sbu.ac.ir
mj_2160@yahoo.com
تاریخ پذیرش: ۹۳/۳/۷

*. عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی علیه السلام.
**. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد قم.
تاریخ دریافت: ۹۳/۱/۲۸

مقدمه

عده‌ای بر این باورند که دین در نوع خودش، اصولاً ارتباطی با سیاست ندارد و معتقدند که در شریعت آسمانی از جمله اسلام، نه تنها یک نظام اجرایی حکومتی وجود ندارد بلکه امکان‌پذیر هم نیست و نمی‌توان وجه تشابهی از نظر اصول و فلسفه سیاسی میان این دو پدیده ترسیم کرد و آنها را با یکدیگر مقایسه کرد. بلکه هر کوششی را در این زمینه، عبث و بیهوده می‌دانند. (حائری یزدی، ۱۹۴۴: ۱۶۹)

آنان هم‌چنین عقیده دارند که در دین، سخنی از توسعه، مدیریت و رهبری به میان نیامده و این امر بر عهده علم و عقل است؛ لذا شبیهه «عدم کارایی مدیریت فقهی به جای مدیریت علمی» را مطرح کرده‌اند و می‌گویند حکومت و اداره جامعه، نیازمند مدیریت علمی است که از علم و عقل نشأت می‌گیرد و مدیریت فقهی که بر اساس فقه و فقهات است نمی‌تواند کشور را اداره کند. (همان: ۱۹۵ - ۱۹۴)

در این مقاله، نخست به تبیین و نقد شبهه‌های پرداختیم که منجر به شبیهه مذکور گردید از جمله شبیهه بیگانگی دین از سیاست و کفایت عقل عملی برای اداره کشور، آن‌گاه به نقش و رسالت فقهات در اداره جامعه و عدم انحصار آن در مسائل محدود فقهی، بلکه ورود در تمام عرصه‌های اجتماعی و سیاسی مورد نیاز جامعه و به کارگیری فقیه کاردان برای تدبیر لازم در اداره آن و بهره‌مندی از صاحبان علوم و متخصصان امور حکومتی و مشاوره با آنان در زمینه‌های مختلف مدیریتی سخن گفتیم، تا علاوه بر رفع خلأهای فکری موجود در این زمینه، شاهد پیش‌بینی‌های حکیمانه شارع مقدس نسبت به قانون اسلام و حاکم اسلامی در اداره جامعه باشیم. واکاوی مطالب مذکور را در ضمن سه شبیهه پی می‌گیریم:

الف) تبیین و بررسی شبیهه بیگانگی دین از سیاست

برخی معتقدند که دین، از جمله اسلام از حکومت و آیین کشورداری بیگانه است و مجموعه قوانین و احکام اسلامی را برای اداره کشور کافی نمی‌دانند و هر کوششی را در این زمینه عبث و بیهوده می‌دانند. چنان‌که عبدالکریم سروش در این باره می‌گوید:

دین، طرح و روشی برای نحوه حکومت کردن ندارد و کوشش برای استخراج چنین طرح و روشی از درون دین، در به عبث کوفتن است. هر طرح جامعی که از حکومت بر

اساس دین ارائه شود، دست بالا متضمن پاره‌ای از احکام و دستورالعمل‌های شرعی است. (سروش، ۱۳۷۹: ۲۷۹)

نویسنده کتاب *الاسلام و اصول الحکم* در این باره می‌نویسد:

اسلام اگر درست درک شود مسلمانان را در انتخاب هر شکل حکومتی که برای تأمین رفاهشان مناسب بیابند آزاد گذارده است. اعتقاد به عکس این نظر، یعنی عقیده به اینکه در اسلام دین و سیاست یک واحد کل تشکیل می‌دهند، درست نیست.

او همچنین می‌گوید:

خداوند ضرورت حکومت را اعلام می‌دارد ولی این بدان معنا نیست که حکومت از اصول اساسی و ضروریات اسلام است. درست است که پیامبر در طی دوران پیامبریش بعضی کارهای سیاسی، نظیر رهبری غزوات، نصب قضات، گردآوری صدقات، جزیه و تقسیم غنائم جنگ انجام می‌داد ولی هیچ یک از این کارها ربط مستقیمی به رسالت و دعوت به اسلام نداشته است. حتی جهاد از وظایف پیامبری نیست، چه، خداوند به مسلمانان دستور داده است که دین خود را از طریق ملایمت، حکمت و موعظه حسنه تبلیغ کنند ...

اگر خداوند می‌خواست که پیامبر رهبری سیاسی مسلمانان را نیز همانند رهبری دینی‌شان بپذیرد، کراراً به او هشدار نمی‌داد که «وکیل» (و ما أنت علیهم بوکیل) یا «حفیظ» (و ما جعلناکم علیهم حفیظاً) یا «مصیطر» (لست علیهم بمصیطر) بر مسلمانان نیستی، حال آنکه به او یادآور می‌شود تنها وظیفه او ابلاغ پیام الهی (ما علی الرسول الا البلاغ) از طریق حکمت و موعظه (فأعرض علیهم و عظیمهم) و جدال احسن (إدفع بالآتی أحسن) است. (عبدالرازق، ۱۳۸۲: ۱۱۸ و ۱۴۳)

نویسنده کتاب *حکمت و حکومت* نیز در این باره می‌نویسد:

حکومت، دولت و آیین کشورداری ... به هیچ وجه قابل انطباق به یک جامعه اسلامی نیست و نمی‌توان وجه تشابهی از نظر اصول و فلسفه سیاسی میان این دو پدیده ترسیم کرد و آنها را با یکدیگر مقایسه کرد. (حائری یزدی، ۱۹۴۴: ۱۵۳)

ایشان در فراز دیگری از این کتاب می‌گوید:

در تشریح الهی اسلامی نه تنها یک نظام اجرایی حکومتی وجود ندارد بلکه امکان‌پذیر هم نیست. (همان: ۱۶۹)

ایشان همچنین معتقد است:

خلافت، یک مقام سیاسی - اجتماعی است که واقعیتهای جز انتخاب مردم را دربر ندارد ...

مانند بیعت با نبی اکرم زیر شجره (لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجره) و مانند انتخاب حضرت علی علیه السلام در نوبت چهارم خلافت. (همان: ۱۷۳)

نقد و بررسی

در پاسخ باید گفت: ادیان به طور عام و دین اسلام به طور خاص تا چه اندازه قلمرو دارد؟ آیا محدود به «خدا» و «آخرت» است؟ یا اینکه در رابطه با دنیای مردم هم حرفی دارد؟ به عبارت دیگر، باید معلوم شود که آیا اداره جامعه هم یکی از شئون پیامبران الهی و رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله است و پیامبران به عنوان پیامبر، موظف به اداره جامعه هم بوده‌اند و بخشی از پیام آنان، ناظر به حکومت و چگونگی اداره جامعه بوده است یا خیر؟

گروهی به خطا پنداشته‌اند که دین برای سعادت اُخروی انسان‌ها نازل گردیده و تدبیر زندگی دنیوی مردم به عقل و خرد آنها واگذار شده است. این گونه نگرش، نوعی تفکر سکولاریستی است که با روح تعالیم ادیان به خصوص دین اسلام ناسازگار است؛ چون در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که بخشی از اهداف پیامبران، مخصوصاً پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را تنظیم روابط اجتماعی بر اساس عدالت (حدید / ۲۵)، مبارزه با مفسدات اجتماعی و سنت‌های ناپسند مستکبران (اعراف / ۸۵؛ هود / ۸۵؛ شعراء / ۱۴۶ و ۱۵۲) بیان آمرانه دستورالعمل همکاری‌های اجتماعی (مائده / ۲) پرهیز از همکاری با ظالمان و ستمگران و مبارزه با آنان (هود / ۱۳؛ شعراء / ۱۵۲)، تشویق مردم به کارهای نیک (نحل / ۹۰) و رشد و تربیت صحیح (بقره / ۱۵۱) و اجرای قصاص و حدود (بقره / ۱۷۸ و ۱۷۹؛ مائده / ۴۵) می‌داند که بی‌گمان بدون تشکیل حکومت تحقق چنین اهدافی میسر نیست و حاکم اسلامی وظیفه دارد که بستر مناسب برای اجرای احکام الهی را در جامعه مهیا کند تا جامعه بر اساس عمل به آن احکام الهی، به سعادت برسد.

همان طور که ملاحظه می‌شود آیات فوق به طور صریح وظایف انبیاء الهی، در ارتباط با دنیا و اجتماع مردم را بیان می‌نماید که این مطلب بطلان تفکر بیگانه بودن دین نسبت به دنیا را آشکار می‌کند.

علامه مصباح یزدی در این باره می‌فرماید:

واقعیت این است که دخالت در امور اجتماعی و حکومتی از بارزترین عرصه‌هایی است که دین باید دخالت کند. دین باید ساختار حکومتی مناسب را تبیین کند. دین باید

تبیین کند که حاکم باید روزهای حکومتش، به فکر محرومان و مستضعفان باشد و یا به فکر تقویت پایه‌های حکومت خودش.

پس جایگاه مسائل سیاسی و اجتماعی در مسائل دینی، به خصوص دین اسلام، بسیار بارز و برجسته است و نمی‌توان آنها را از قلمرو دین خارج دانست و معتقد شد که تأثیری در سعادت و شقاوت انسان‌ها ندارند

اگر بناست که دین درباره ثواب و عقاب، حلال و حرام و ارزش‌های مثبت و منفی نظری داشته باشد، مسائل اجتماعی و سیاسی از بارزترین مسائلی هستند که دین باید درباره آنها نظر بدهد ... و طرح جداسازی مسائل دنیایی از مسائل دینی و خارج کردن مسائل دنیایی از قلمرو دین، در نهایت به انکار اسلام منجر می‌شود. پس باید بپذیریم که دین می‌تواند درباره همه مسائل زندگی ما نظر دهد و وجه ارزشی آن را بیان کند همان گونه که پیامبر فرمود:

ما من شیء یقربکم الی الجنه و یباعدکم عن النار الا قد امرتکم به و ما من شیء یقربکم من النار و یباعدکم من الجنه الا و قد نهیتکم عنه. (مجلسی، ۱۴۱۲: ۷۰ / ۹۶)

هیچ چیزی که شما را به بهشت نزدیک کند و از جهنم دور گرداند، مگر آن که من شما را به آن فرمان دادم؛ و نیست چیزی را که شما را به جهنم نزدیک کند و از بهشت دور گرداند، مگر آن که شما را از آن بازداشتم.

... اگر مسائل ازدواج و طلاق جزء دین نیست، اگر مسائل تجارت، رهن، بیع و ربا مربوط به دین نیست اگر مسئله ولایت و اطاعت از اولی‌الامر جزء دین نیست؛ پس چه از دین می‌ماند و شما از کدام دین صحبت می‌کنید؟ قرآن که پی در پی درباره این مسائل صحبت کرده است

بزرگترین آیه قرآن کریم درباره معاملات، قرض دادن و رهن دادن و رهن گرفتن است. (بقره / ۲۸۲)

یک وقت شما می‌گویید ما دینی را که در برگزیده مسائل سیاسی و اجتماعی می‌باشد قبول نداریم! بسیار خوب، کم نبودند کسانی که اسلام را نپذیرفتند؛ اکنون نیز هستند کسانی که اسلام را قبول ندارند، ما هم با آنها دعوایی نداریم. اما اگر می‌گویید اسلام را قبول داریم، چرا اسلام را شامل این مسائل نمی‌دانید و در هر یک از احکام اجتماعی اسلام خدشه می‌کنید؟ آیا آنچه در کتاب و سنت است اسلام نیست؟ ... (مصباح یزدی: ۱۳۷۹: ۱ / ۶۵ - ۴۲)

بی‌تردید با مراجعه به منابع اسلامی اعم از قرآن و سنت در می‌یابیم که نه تنها قلمرو دین به عقل و فهم بشری ختم نمی‌شود بلکه عقل، خود یکی از منابع شناخت احکام دینی به‌شمار می‌آید نه اینکه دین به آن محدود گردد.

از سوی دیگر ما وقتی دستورات دین را ملاحظه می‌کنیم، در می‌یابیم که قلمرو دین مخصوصاً دین اسلام، به مسائل فردی خلاصه نمی‌شود، بلکه مسائل اجتماعی از قبیل مسائل خانوادگی، مسئله ازدواج، طلاق، تجارت و حتی مسائل مربوط به اداره شئون جامعه را نیز در برمی‌گیرد. قرآن کریم نیز به صراحت بیان می‌کند که دین با فرمانروایی و تدبیر سیاسی جامعه سازگاری دارد:

فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمه و آتیناهم ملکاً عظیماً. (نساء / ۵۴)

همانا ما خاندان ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم و به آنان فرمانروایی بزرگی بخشیدیم.

منظور از کتاب و حکمت، در این آیه، مرجعیت علمی و دینی است و مقصود از فرمانروایی بزرگ نیز مرجعیت سیاسی است که خداوند به فرزندان ابراهیم علیهم‌السلام عطا کرده است. جریان پادشاهی و فرمانروایی گسترده حضرت سلیمان علیه‌السلام در قرآن کریم، از موارد انکار ناپذیر است:

و حُشِرَ لسلیمان جنوده من الجنّ و الانس و الطیر فهم یوزعون. (نمل / ۱۷)

و برای سلیمان سپاهش از جن و انس و پرندگان گردآوری شدند تا آنها یکجا جمع شوند. (و در اختیار باشند)

همچنین جریان حضرت یوسف علیه‌السلام که پیشنهاد سرپرستی خزانه‌های سرزمین مصر را مطرح می‌کند:

قال اجعلنی علی خزائن الارض ائی حفیظ علیم. (یوسف / ۵۵)

(یوسف) گفت: سرپرستی خزانه‌های این سرزمین را به من بسپار، که من نگهداری‌کننده‌ام.

خداوند هم خواسته حضرت یوسف را جامه عمل پوشانید:

و کذالک مکّنا لیوسف فی الارض یتبوّاً فیها حیث یشاء. (یوسف / ۵۶)

و این گونه یوسف را در (آن) سرزمین قدرت دادیم که هر جا می‌خواست، منزل می‌کرد.

پس ورود در حوزه سیاسی و فعالیت‌های اجتماعی نه تنها مذموم نیست بلکه در مواردی ممدوح و بلکه مطلوب انبیاء الهی بوده است. مانند: «... اجعلنی علی خزائن الارض...» و یا جریان دعای حضرت سلیمان علیه‌السلام برای دستیابی به ملک و قدرت بی‌نظیر: «و هب لی ملکاً لاینبغی لأحد من بعدی» (ص / ۳۵) چگونه دین از سیاست بیگانه است؟! در حالی که

امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

إن الله أدب نبيه تأديبه فلما أكمل له الأدب قال: « و إنك لعلي خلق عظيم ثم فوض إليه أمر الدين و الأمة ليسوس عباده ... » (کلینی، ۱۳۶۲: ۱ / ۲۶۶)
خداوند پیامبر را تا سر حد کمال تربیت نمود، لذا او را به شایسته‌ترین کمالات ستود.
آنگاه امر شریعت و مردم را به او سپرد تا بندگان خدا را رهبری کند و سیاست‌مداری را به دست گیرد.

غایت تفویض امر دین و مردم به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به دلیل رهبری حضرتش بر بندگان الهی است و اطلاق کلمه «لیسوس عباده» اعم از رهبری دنیوی و اخروی است.
فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام از مقصد دین، تأیید دیگری از عدم بیگانگی دین از سیاست است؛ آنجا که فرموده است:

غایه الدین الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر و اقامه الحدود. (نوری، ۱۴۰۸ ق: ۱۲ / ۱۸۵)
مقصود دین، امر به معروف نمودن و نهی از منکر کردن است و (نیز) برپایی حدود (الهی).

قطعاً امر به معروف و نهی از منکر در سطح کلان و مخصوصاً پیاده کردن حدود الهی در اجتماع اسلامی، به حکومت و حاکمیت نیاز دارد و در غیر این صورت مقصود دین برآورده نخواهد شد. چگونه با نداشتن نیروی انتظامی و بازداشتگاه و محاکم قضایی مقصود دین عملی خواهد شد؟ داشتن امور مذکور، یعنی ضرورت حکومت و حاکمیت.
پس دین در بطن خود، سیاست را داراست و دینی که سیاست را در ذات خودش داشته باشد طبعاً مدیریت سیاسی را به همراه خودش دارد.
از جمله دلایل محکم و غیر قابل خدشه در موضوع بحث، آیه اکمال دین است که خداوند فرموده است:

اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام ديناً. (مائده / ۳)
امروز دین شما را کامل کردم و نعمت را بر شما تمام نمودم و راضی شدم که اسلام دین باشد.

دین کامل، دینی است که همه جوانب آن کامل باشد و نقصانی در آن مشاهده نگردد و دین اسلام که به نص صریح آیه فوق، دین کامل معرفی شده، قطعاً در مهم‌ترین مسئله اجتماعی که همان حکومت و حاکمیت است نباید ضعف و منقصتی داشته باشد؛ چراکه در

این صورت دین کامل نخواهد بود. بنابراین، دین کامل در بطن خود، قانون کامل حکومتی که همان مدیریت سیاسی جامع برای اداره جامعه بشری است را دارا می‌باشد. در غیر این صورت، اکمال دین و اتمام نعمت نخواهد بود.

همچنین قرار گرفتن پیامبر اسلام ﷺ در رأس حکومت در اولین فرصت پیش آمده و ورود حضرت علی علیه السلام در تشکیلات حکومتی و پذیرش تصدی امر ولایت توسط آن حضرت، از دلایل محکم و غیر قابل تردیدی در همسویی دین با فرمانروایی و تدبیر سیاسی و نیز بی‌پایگی تفکر سکولاریستی مبنی بر بیگانگی دین از سیاست است.

در ارتباط با آیه «لست علیهم بمصیطر» و آیات مشابه که مورد استدلال مستشکل، مبنی بر عدم ولایت سیاسی پیامبر اسلام ﷺ قرار گرفته باید گفت:

اولاً، چرا ایشان آیه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» (احزاب / ۶) را مدنظر قرار نداده تا با آیه «لست علیهم بمصیطر» (غاشیه / ۲۲) و آیات مشابه مورد استفاده خود، جمع دلالی نماید که متداول‌ترین جمع در سیره فقها برای آیات و روایات متعارض می‌باشد.

همچنین در قبال آیه موعظه و جدال احسن (نحل / ۱۲۵) مورد تمسک مستشکل، آیات «محمد رسول الله و الذین معه أشداء علی الکفار» (فتح / ۲۹) و «یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم» (توبه / ۷۳) وجود دارند که با هم در تعارض می‌باشند و با جمع دلالی کنار می‌آیند. در حالی که مستشکل به آیات مذکور اشاره‌ای نکرده بلکه فقط با گزینش آیات همسو با گرایش فکری خود عمل کرده است که این عمل نوعی تفکر انحصاری است که زینده یک محقق نیست.

ثانیاً، اگر به زعم مستشکل، مشروعیت ولایت سیاسی پیامبر اسلام ﷺ را بعد از بیعت رضوان تلقی کنیم که با حکم امضایی الهی صورت گرفت، عملکرد شش سال قبل از آن را چگونه باید ارزیابی کرد؟ آیا می‌شود پذیرفت که پیامبر اسلام ﷺ کاری نامشروع انجام می‌داد؟ چرا که تشکیل حکومت از سوی پیامبر ﷺ پس از ورود به مدینه از مسلمات تاریخ اسلام است.

ثالثاً، آیه «و شاورهم فی الامر فاذا عزم فتوکل علی الله»، به خوبی نشان می‌دهد که مرتبه عالیه تصمیم‌گیری در امور مرتبط با جامعه اسلامی، با شخص پیامبر اسلام ﷺ است که از سوی خداوند به ایشان تفویض شده است. این آیه دلالت روشنی بر مشروعیت آسمانی پیامبر اسلام در امور جامعه است.

رابعاً، اگر به زعم مستشکل، مشروعیت حکومت دینی پیامبر اسلام ﷺ و حضرت علی ﷺ از ناحیه مردم و بیعت آنان باشد، این مطلب با آیه ولایت: «انما ولیکم الله و رسوله و الذین ءامنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکاه و هم راکعون» (مائده / ۵۵) و آیه تبلیغ: «یا ایها الرسول بلّغ ما أنزل الیک من ربک...» (مائده / ۳) که منجر به جریان غدیر و معرفی حضرت علی ﷺ به عنوان حاکم اسلامی شد و همچنین با روایت مرتبط با این قضیه از جمله حدیث منزلت «اما ترضی أن تكون منی بمنزله هارون من موسی ...» (بحرانی، ۱۴۲۲: ۱۰۹) در تعارض خواهد بود. لذا برای رفع تعارض باید گفت آیه ششم سوره احزاب و آیه تبلیغ و حدیث منزلت، بر مشروعیت الهی و آسمانی بودن پیامبر اسلام و حضرت علی ﷺ دلالت دارند که از طرف خداوند به آنان افاضه شده است و بیعت مردم در آیه رضوان (فتح / ۱۸) را شرط فعلیت یافتن و اجرای عملی حکومت بدانیم که با جمع بین مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی، دیگر جایی برای عدم ارتباط اسلام با حکومت و سیاست هم پیش نمی‌آید.

ب) تبیین و بررسی شبهه «کفایت عقل عملی برای اداره کشور بدون نیاز به وحی»
دگر اندیشان معتقدند نیاز به حکومت و تعیین مقام اجرایی یک ضرورت طبیعی است که از عقل عملی نشأت می‌گیرد نه اینکه به وحی در قالب یک شریعت آسمانی نیاز داشته باشد؛ چنان که نویسنده کتاب حکمت و حکومت در این باره می‌گوید:

مسئله حکومت و تعیین مقام اجرایی یک ضرورت طبیعی و از روی احساس ضرورت هم زیستی مسالمت‌آمیز به نظم و آرامش داخلی است. به عبارت دیگر، همان طوری که نیاز انسان به طبیب، نانوا، قصاب، آهنگر و ...، یک نیاز طبیعی است که با راهنمایی عقل عملی صورت می‌گیرد؛ نیاز به حکومت و تعیین مقام اجرایی هم یک ضرورت طبیعی است که از عقل عملی صورت می‌گیرد نه اینکه نیاز به وحی در قالب یک شریعت آسمانی داشته باشد. (حائری یزدی، ۱۹۴۴: ۱۹۵ - ۱۹۴)

همچنین «آیه مبارکه «و أمرهم شوری بینهم» (شوری / ۳۸) دلالت بر همین واقعیت دارد که آنچه مربوط به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با همسایگان و اقتصاد آنها در خانه بزرگ ایشان که کشور است، باید به خودشان واگذار شود. (همان: ۱۵۲)

در پاسخ، باید گفت: نیاز جامعه بشری به حکومت بر مبنای عقل عملی، از واضحات است و جای انکار نیست. امام خمینی رحمته الله علیه در این باره می‌فرماید:

لزوم حکومت در گسترش عدالت، تعلیم و تربیت، حفظ نظم، رفع ظلم، سد ثغور و منع تجاوز از اجانب، از واضح‌ترین احکام عقول است، بدون تفاوت بین زمانی با زمان دیگر یا سرزمینی با سرزمین دیگر. (امام خمینی، بی‌تا: ۲ / ۴۶۲)

ولی این بدان معنا نیست که این نیاز بدون سفارش دین ولو با نقش امضایی، یعنی وحی باشد. دین در این زمینه گرایش عقل عملی را امضا کرده و بر آن صحنه گذاشته است. در این صورت، چرا جایی برای دخالت وحی در این زمینه قائل نمی‌باشید؟!

برای تبیین موضوع مذکور چند سؤال مطرح است که پاسخ صحیح به آن سؤالات می‌تواند ما را در حل مسئله کمک شایانی کند؛ از جمله اینکه: آیا دین در تقابل با عقل است؟ یا اینکه عقل و دین همسو با هم، جهت واحدی را طی می‌کنند؟ به عبارت دیگر آیا منابع دین در دلایل نقلی اعم از قرآن و روایات خلاصه می‌شوند؟ یا اینکه عقل، خود منبعی از منابع گزاره‌های دینی است و حکم قطعی عقل، حکم دین محسوب می‌شود؟

رابطه بین عقل و دین

در پاسخ سؤال اول باید گفت که از دیدگاه اسلام، عقل و دین دو موهبت الهی هستند که خداوند به بشر ارزانی داشته و به کمک هم، آدمی را به سعادت جاودانه می‌رسانند. عقل، دین را و دین نیز عقل را تأیید می‌کند. به راستی اگر عقل نبود اصلاً وحی فهمیده نمی‌شد و قدرت کاربردی خودش را از دست می‌داد و بالعکس.

برای روشن شدن این حقیقت به جا است که به برخی از روایات در این باره اشاره کنیم. در روایات اسلامی از عقل به عنوان حجت باطنی و راهنمای مؤمنین تعبیر شده است. امام کاظم علیه السلام به هشام می‌فرماید:

یا هشام إن لله علي الناس حجبتين: حجة ظاهرة و حجة باطنه، فأما الظاهرة، فالرسول و الانبياء و الائمه عليهم السلام و اما الباطنة فالعقول. (کلینی، ۱۳۶۲: ۱ / ۱۶)

خداوند بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و ظاهری و حجت باطنی؛ حجت آشکار، رسولان و انبیاء و امامان هستند و اما حجت باطنی، عقول مردم می‌باشند.

در کلام نورانی حضرت علی علیه السلام درباره تعریف عقل آمده است: «العقل ما عبَدَ بهِ الرحمن و اكتسب بهِ الجنان؛ عقل آن چیزی است که به عبادت خداوند رحمان و کسب بهشت منتهی شود». (همان: ۱۱)

امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: «هرکس عاقل است، دین دارد و هرکس که دین دارد به بهشت می‌رود». (همان)

همچنین در روایت دیگری فرموده است: «العقل دلیل المؤمن؛ عقل راهنمای مؤمن است». (همان: ۲۵)

با تأمل در این روایات به خوبی درمی‌یابیم که اسلام حساب ویژه‌ای برای عقل باز کرده است؛ تا جایی که گزینش دین و ورود به بهشت و کسب سعادت را منوط به داشتن آن دانسته است و حتی قدرت کاربری آن را در هدایت‌گری جامعه در ردیف انبیا و رسولان الهی و امامان معصوم قرین کرده است. به نظر نمی‌رسد که هیچ فرقه‌ای از فرق اسلامی، عقلانیت و خردورزی را به کلی انکار کرده باشد. بلکه اختلاف فقط در قلمرو و حیطة کارکرد عقل است. حتی اهل حدیث که هرگونه بحث و چون و چرا و استدلال عقلی در مسائل دینی را حرام می‌شمرند نیز دین را با عقل پذیرفته‌اند.

فقیه معاصر آیت‌الله جوادی آملی در این باره می‌فرماید:

شیعه معتقد است که هم در رجوع به دین و هم در کشف احکام دینی نیازمند عقل هستیم و احکام دینی یا به طور مستقیم و یا به طور غیر مستقیم بر عقل مبتنی هستند، عقل حجت الهی در نهاد آدمی است. احکام الهی به دو طریق به دست می‌آیند، یکی از راه وحی و دیگری از طریق عقل.

... ولی دین واقعی که هم شامل نقل است و هم شامل علم و عقل، چنین دینی، از تشکیل حکومت و به سعادت رساندن انسان در دنیا و آخرت و اداره شئون امت، چیزی کم ندارد. عقل، هم در مسائل فردی منبع دین است و هم در مسائل اجتماعی ... مسئله رهبری و مدیریت جامعه نیز یک امر عقلی است و اگر بر فرض، در آیات و روایت حکم صریحی درباره آن نیامده باشد، عقل سلیم به صورت واضحی بدان حکم می‌کند و همین حکم عقلی، دستور خداست. (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۳۸۳ - ۳۷۹)

بنابراین با توجه به آنچه که ذکر شد، عقل نه تنها در تقابل با دین نیست بلکه در کنار نقل، منبع مستقلی برای دین به شمار می‌آید و همان طوری که گفته شد، نظر دین درباره مطالبی که در نقل نیامده است را بیان می‌کند. لذا گزاره کفایت عقل عملی برای اداره کشور بدون نیاز به وحی، گزاره صحیحی نمی‌باشد؛ چون احکام قطعی عقلی هم از احکام الهی محسوب می‌شوند. اینکه احکام قطعی عقلی را در تقابل با وحی و گزاره‌های دینی تلقی کنیم سخن ناصوابی است.

ج) تبیین و بررسی شبهه، «ناکارآمدی مدیریت فقهی در قبال مدیریت علمی»
معارضان مدیریت فقهی معتقدند که فقه و فقهات فاقد عمق لازم برای حکومت کردن می‌باشد. لذا فقیه‌ای که عمری را در حوزه‌های علمیه گذرانده و دائماً با استنباط احکام سر و کار داشته است هر چند از عدالت کافی و تقوای لازم برخوردار باشد نمی‌تواند خود را با سیاست‌های پیچیده زمان خویش تطبیق دهد و از پس معضلات گوناگون حکومتی برآید. تا جایی که معتقدند میان فقهات و تدبیر امور مملکتی، کمترین رابطه منطقی وجود ندارد.
عبدالکریم سروش در کتاب *سیاست‌نامه* می‌گوید:

این دستورات که از طریق فقه تفسیر می‌شود، فقط می‌تواند به مجموعه‌ای از مسائل حقوقی پاسخ دهد. اداره عقلانی جوامع جدید مستلزم چیزی به مراتب بیش از احکام دینی است. روش‌های جدید حکومت کردن را باید به جای دین از قلمرو اجتماعی جدید مانند اقتصاد و جامعه‌شناسی و مدیریت عمومی استنباط و استخراج کرد. (سروش، ۱۳۷۹: ۲۷۹)

وی در فراز دیگری از کتابش می‌نویسد:

حکومت دینی که منحصرأ بر اساس فقه بنا شود، به جای دفاع از حقوق دینی و تحقق بخشیدن عدالت دینی، حقوق فرادینی انسان را قربانی می‌کند و مضافاً فاقد عمق لازم برای حکومت کردن صحیح است. (همان: ۲۸۰)
علمی‌اندیشیدن و به شیوه علمی مدیریت کردن، مقتضی آن است که هیچ چیز فوق چون و چرا و نقد و نظارت را در برابر علم نشانیم و از مدیران و مریدان، عمل کورکورانه و غیر عقلانی را طلب نکنیم ... (همان)

نویسنده کتاب حکمت و حکومت نیز در این باره می‌گوید:

فقیه اصلاً به کسی گفته می‌شود که عالم به اصول و احکام اسلام و دارای قدرت استنباط و استخراج احکام جزئی از اصول کلی شرع اسلام است که این به معنای قدرت تطبیق احکام بر موضوعات و قدرت اجرای احکام اسلام نیست. ... چنین فقیه‌ی نخواهد توانست از پس معضلات گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی برآید و چون قادر به اداره کشور نیست چگونه می‌خواهد در رأس حکومت اسلامی قرار گیرد. (حائری یزدی، ۱۹۴۴: ۸۰)

وی همچنین می‌گوید:

بسیار واضح است که هیچ پژوهشگری هر اندازه هم که ماهر و سرشار از توان تحلیل و تجزیه عقلانی باشد، نخواهد توانست که میان فقهات و تدبیر امور مملکت، کمترین رابطه منطقی برقرار سازد. (همان: ۲۰۰)

نقد و بررسی

ادعای فوق را به دو طریق نقضی و حلی پاسخ می‌دهیم:

۱. پاسخ نقضی

قوی‌ترین دلیل بر امکان چیزی، واقع شدن آن است «أقوی دلیل علی امکان شیء وقوعه». رهبری داهیانہ و افتخارآمیز ده ساله حکومت حضرت امام علیه السلام به عنوان «ولی فقیه» در ایران اسلامی علی‌رغم پیچیده‌ترین شکل شیطنت و بازی‌های سیاسی از سوی سیاست‌بازان بین‌المللی با شیطنت پیاده نظامشان در داخل کشور، برای پی بردن به عمق مدیریت «ولایت فقیه» کافی نیست؟! رهبری و مدیریت جنگ تحمیلی هشت ساله، علی‌رغم نابرابری عِدّه و عُدّه و محکومیت دشمن متجاوز به خسارت جنگی از سوی سازمان ملل بدون واگذاری یک وجب از خاک ایران اسلامی، نمونه روشنی از کارآمد بودن حاکمیت فقاہت است.

همچنین رهبری و مدیریت تحسین برانگیز خَلَف صالح ایشان حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در بیش از دو دهه از تاریخ نظام اسلامی، نمونه دیگری از قدرت فقاہت در اداره کشور و نمایش مدیریت سیاسی ولی فقیه به شمار می‌آید که بر هیچ کس پوشیده نیست.

ضمناً در قبال ادعای نویسنده کتاب حکمت و حکومت که: «هیچ پژوهشگری نخواهد توانست میان فقاہت و تدبیر امور مملکت، کمترین رابطه منطقی برقرار سازد»، باید گفت شمار زیادی از صاحب‌نظران و اندیشوران اسلامی بر حاکمیت فقیه عادل جامع‌الشرایط در عصر غیبت تأکید دارند و بر ضرورت آن اذعان می‌نمایند از جمله:

مرحوم صاحب جواهر در این زمینه می‌فرماید:

ضرورت مذهب است که فقیه جامع‌الشرایط در زمان غیبت نایب معصومین علیهم السلام است. و همان جایگاهی را دارد که امام معصوم علیه السلام دارد ... از این رو کسی که سخنان وسوسه‌انگیز درباره ولایت عامه فقیه می‌گوید، گویا طعم فقه را نچشیده و معنا و رمز سخنان معصومین را نفهمیده است. (نجفی، ۱۹۸۱ م: ۲۱ / ۳۹۷ و ۳۹۹)

مرحوم نائینی نیز در کتاب تنبیه‌الامه می‌فرماید:

بنابر اصول ما طائفه امامیه، این‌گونه امور نوعیه و سیاست امت را از وظایف نواب عام عصر غیبت می‌دانیم. (نائینی، ۱۴۲۴: ۱۲)

مرحوم آیت‌الله خویی در کتاب *مبانی تکمله المنهاج* می‌فرماید:

تشکیلات حکومتی مثل ارتش، قضا، امور انتظامی و امنیتی که جزیی از امور حسبی تلقی می‌شوند ریاست فقیه در این امور از باب قدر متیقن ضرورت دارد. (خویی، ۱۴۲۲ ق: ۱ / ۶)

همچنین مرحوم شیخ مفید، (مفید، ۱۴۱۳: ۸۱۰) سالار، (سالار، بی‌تا: ۲۶۱) شیخ طوسی (طوسی، ۱۳۴۲: ۳۰۳ - ۳۰۴)، علامه حلی، (حلی، بی‌تا: ۱ / ۵۲۵) محقق کرکی، (کرکی، ۱۴۰۹: ۱ / ۱۴۲)، ملا احمد نراقی، (نراقی، ۱۳۷۵: ۱۸۷) شیخ انصاری، (انصاری، ۱۴۱۵: ۴۹ - ۴۸) آیت‌الله بروجردی، (منتظری، ۱۳۶۲: ۵۸ - ۵۰) علامه طباطبایی (طباطبایی، بی‌تا: ۷۹ - ۵۵) و ... که از فقها و محققان نامی به شمار می‌آیند راجع به موضوع مورد بحث در حد ضرورت صحبت کرده‌اند. آیا می‌شود دیدگاه اندیشوران و صاحب‌نظران فوق در این زمینه را نادیده گرفت و به اندیشه مشارالیه اصرار ورزید؟ این همان استبداد علمی مذموم است.

۲. پاسخ حلی و تفصیلی

اولاً: احدی از فقهای شیعه معتقد نیست که صرف وجود فقاقت اصطلاحی برای اداره کشور کافی است؛ بلکه داشتن تدبیر و کاردانی، شجاعت و سیاست به همراه عدالت و تقوا را از صفات لازم و لاینفک «ولی فقیه» شمرده‌اند. امام خمینی رحمته‌الله در این باره می‌فرماید:

اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد، بلکه یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به دست گیرد. (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۲۱ / ۱۷۷)

بنابراین اگر در نظریه «ولایت فقیه» فقط فقاقت اصطلاحی شرط بود، اشکال وارد بود. حال آنکه همان‌طور که ملاحظه شد غیر از فقاقت، اجتهاد در مسائل حکومتی و اجتماعی هم از شرایط رهبری است که در این صورت ادعای فوق‌عاری از حقیقت است. لذا نگارنده کتاب حکمت و حکومت مطلبی گفته است که هیچ فقیهی به آن ملتزم نشده است. در نتیجه، گفتار وی، بدون استناد است که زیبنده یک محقق نیست.

ثانیاً: تلقی اینان از فقه، خالی از اشکال نیست و شاید همین تلقی محدود از فقه، آنان را ناگزیر به چنین اشکالی کشانده است. اینان «فقه» را صرفاً تعدادی از احکام مربوط به طهارت و نجاست و احکام مربوط به عبادات و معاملات دانسته و برای آن عرصه‌ای جدا از عرصه مسائل سیاسی و اجتماعی قائل هستند. طبعاً با چنین دیدگاهی است که می‌گویند: «فقهایی که جز دادن رساله عملیه و بیان احکام، کار دیگری نمی‌دانند، چگونه قادر به اداره امور کشور هستند؟»

به اینان باید گفت موضوعات فقهی منحصر به احکام طهارت و نجاست و احکام مربوط به عبادات و معاملات نیست، بلکه دایره فعالیت فقه اسلامی عبارت است از بیان احکام و حقوق و تکالیف انسان‌ها درباره نیازهای واقعی و اصیل انسان‌ها - اعم از نیازهای ثابت و متغیر - در ارتباطات چهارگانه. (ارتباط انسان با خویشتن، با خدا، با جهان هستی و با همنوع خود) (جعفری، ۱۳۷۵: ۱۵۶)

بنابراین فقه دایره وسیعی دارد که احکام مربوط به جهاد، هجرت، دفاع، امور حسبیه، نهی از منکر و امر به معروف، رهن، اجاره، قرض، قصاص، دیه، قضاوت، تأمین اجتماعی و بیمه و ... را شامل می‌شود که غالب آنها دامن زدن به مسائل سیاسی و اجتماعی است. باید به آنان فهماند که فقه اسلامی، فقهی جامع و پویا است و به تعبیر حضرت امام علیه السلام: «فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است.» (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۲۱ / ۲۸۹) معظم‌له در فراز دیگری از سخنانش در ارتباط با «حقیقت فقه و ویژگی‌های اجتهاد» می‌فرماید:

زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهاداند. مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است، به ظاهر همان مسئله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام، ممکن است حکم جدیدی پیدا کند. (همان)

ایشان همچنین در ارتباط با ویژگی‌های مجتهد واقعی می‌فرماید:

مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد. برای مردم و جوانان و حتی عوام هم قابل قبول نیست که مرجع و مجتهدش بگوید من در مسائل سیاسی اظهارنظر نمی‌کنم. آشنایی به روش برخورد با حیل‌ها و تزویرهای فرهنگ حاکم بر جهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان،

شناخت سیاست‌ها و حتی سیاسیون و فرمول‌های دیکته شده آنان و درک موقعیت و نقاط قوت و ضعف دو قطب سرمایه‌داری و کمونیسم که در حقیقت استراتژی حکومت بر جهان را ترسیم می‌کنند از ویژگی‌های یک مجتهد جامع است. یک مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست هدایت یک جامعه بزرگ اسلامی و حتی غیر اسلامی را داشته باشد و حتی علاوه بر خلوص و تقوا و زهدی که در خور شأن مجتهد است، واقعاً مدیر و مدبر باشد. حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است. (همان: ۱۷۷)

همان‌طور که ملاحظه شد از دیدگاه حضرت امام علیه السلام، صرف اجتهاد اصطلاحی در حوزه‌ها برای رهبری و حاکمیت کافی نیست؛ بلکه چنین فردی اگر اعلم در فقه و اصول هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی، فاقد بینش صحیح باشد و از زیرکی و هوش و فراست، برخوردار نباشد، برای رهبری مناسب نمی‌باشد. از نظر ایشان، ولی فقیه باید علاوه بر اجتهاد و برخورداری از عدالت و تقوا، به معنای واقعی کلمه، مدیر و مدبر نیز باشد. حتی آشنایی نسبت به روش‌های برخورد با حیل‌ها و تزویرهای فرهنگ حاکم بر جهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی و نیز اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان و شناخت سیاست‌های حاکم بر آن، هم چنین شناخت سیاسیونی که استراتژی حکومت بر جهان را ترسیم می‌کنند، از ویژگی‌های یک مجتهد جامع مد نظر امام خمینی علیه السلام است.

با وجود اوصاف مذکور برای ولی فقیه از دیدگاه حضرت امام علیه السلام، آیا می‌شود گفت که چنین فقیهی نخواهد توانست از پس معضلات گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی برآید؟! و یا می‌شود قبول کرد که میان فقاقت و تدبیر امور مملکت، کمترین رابطه منطقی برقرار نیست؟! بنابراین نگاه انحصاری به فقه و فقاقت دون شأن یک محقق است، لذا یک فقیه هم می‌تواند علاوه بر فقاقت در رشته‌های دیگر علوم صاحب‌نظر باشد.

ثالثاً: اینکه دگراندیشان مدیریت فقهی را مدیریت نقد ناپذیر و بدون چون و چرا قلمداد می‌نمایند و آن را وضعی در مقابل نقدپذیری سیاست و مدیریت به شمار می‌آورند و طبعاً آن را دلیل دیگری بر ناکارآمدی مدیریت دینی تلقی کردند سخنی ناصواب و به دور از حقیقت است؛ چون در نظام دینی فقط آنچه استنادش به خداوند ثابت شده باشد در حکم عقل و شرع، نقد ناپذیر است؛ زیرا عقل و خرد به صحت قطعی و خدشه‌ناپذیری آن حکم می‌کند ولی آنچه از این مرتبه فروتر باشد همچنان نقدپذیر است.

چگونه حاضر می‌شویم به حکومت دینی چنین تهمتی را نسبت دهیم در حالی که امام علی علیه السلام جامعه‌ای را که در آن فرهنگ مشارکت و نصیحت نباشد و نصیحت کننده را دوست نداشته باشند از رحمت و برکت به دور داشته و فرموده است: «لا خیر فی قوم لیسوا بناصحین و لایحبون الناصحین». (آمدی، ۱۳۶۶ ق: ۲ / ۲۶۷)

چگونه حکومت دینی را متهم می‌کنیم به حکومتی بدون چون و چرا و با رابطه حاکم و محکوم، مالک و مملوک، در حالی که حضرت امیر علیه السلام در عهدنامه‌های حکومتی و دستورالعمل‌های دولتی و رهنمودهای مدیریتی خود، بر حقوق مداری تأکید ورزید و حقوق متقابل دولت و ملت را بیان کرد و بر اجرای آن ایستادگی ورزید؛ چنان که در خطبه ۲۱۶ از نهج البلاغه آمده است:

فقد جعل الله سبحانه لي عليكم حقا بولايه أمرکم و لکم علي من الحق مثل الذي لي عليكم. همانا خدا بر شما برای من حقی قرار داده چون زمامداری شما را بر عهده‌ام نهاد و برای شما نیز حقی است بر من، همانند حق من که بر گردن شماست.

توصیه امام علی علیه السلام به زمامداران و کارگزاران مبنی بر سلوک فروتنانه با مردم و رفتاری مردم‌مدارانه، دلیل دیگری بر نفی حکومت بی‌چون و چرا و حاکمیتی مالکانه است.

واخفض للرعيه جناحك وابسط لهم وجهك و أن لهم جانبك و آس بينهم في اللحظه و النظره و الأشاره و التحيه، حتي لا يطعم العظماء في حيفك و لا ييأس الضعفاء من عدلك. (نامه / ۴۶)

با مردم گشاده‌روی و فروتن باش و آنان را با گشاده‌رویی و نرم‌خویی بپذیر و با همگان یکسان رفتار کن و مساوات را حتی در گوشه چشم افکندن و نگاه کردن و درود و تحیت رساندن پاس دار تا زورمندان در تو طمع ستم بر ناتوان نبندند و ناتوانان از عدالتت مأیوس نگردند. (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۸: ۱۳۳ - ۱۳۱)

اگر چند و چون ناپذیری مطلق حکومت و سیاست در مسیحیت قرون وسطایی رخ نموده است در اندیشه اسلامی ناب و تفکر شیعی هیچ جایگاهی ندارد. لوتر می‌گوید:

هیچ مسیحی نمی‌تواند به مخالفت با فرمانروای خود، خوب یا بد، برخیزد بلکه باید به هر گونه بیدادگری تن دهد. هر کس مقاومت ورزد لعن خواهد شد. در مجموعه تفکرات

انجیل محرف است. لیکن در منطق اسلامی کاملاً عکس این دیدگاه حکم فرماست.
(لوکاس، ۱۳۶۲: ۶۸)

قرآن کریم مبارزه با ستمگران و فاسدان و سرپیچی از آنان را لازم شمرده می‌فرماید:

و لا تطيعوا امر المسرفين، الذين يفسدون في الارض و لا يصلحون. (شعراء / ۱۵۲ - ۱۵۱)
و لا تركنوا الي الارض ظلموا فتمسكم النار. (هود / ۱۱۳)

در روایتی از پیامبر اکرم ﷺ نیز آمده است: «برترین جهاد گفتن سخن عدل در برابر پیشوای ستمگر است». (کلینی، ۱۳۶۲: ۵ / ۶۰)

با وجود آنچه گذشت، ادعای دگراندیشان مبنی بر نقدناپذیری و بی‌چون و چرایی در دولت دینی، ادعایی بدون دلیل است و متعاقباً ناکارآمدی مدیریت دینی از این حیث، وجاهتی ندارد. رابعاً: عدم تخصص فقیه در همه رشته‌های مختلف علوم و فنون مربوط به اداره جامعه هم نمی‌تواند عاملی برای ناکارآمدی مدیریت فقهی تلقی شود. چنان‌که یکی از دلایل دگراندیشان در این زمینه شبهه مذکور است. آنان می‌گویند:

قرار گرفتن در اهرم قدرت سیاسی و مدیریت اجرایی کشور، تخصص داشتن در زمینه‌های مختلف علوم و فنون است که فقهاء از آن برخوردار نیستند. پس سزاوار است که امر حکومت و مدیریت اجرایی کشور را به متخصصان آن سپرده و مدیریت علمی را جایگزین مدیریت فقهی کرد. (سروش، ۱۳۷۳: ۵۵ - ۵۴)

به نظر می‌رسد بین شیوه «مدیریت فنی و ابزاری» و شیوه «مدیریت انسانی» از سوی مستشکل خلطی صورت گرفته است؛ زیرا مدیریت‌هایی که نیازمند داشتن تخصص‌های لازم در زمینه‌های مربوط به آن است، مدیریت فنی و ابزاری است که اگر مدیر مربوطه از تخصص و دانش کافی در آن زمینه برخوردار نباشد نمی‌تواند یک مدیریت کارآمد داشته باشد. اما شیوه مدیریت انسانی که مدیریت فقیه از مصادیق آن است، شیوه‌ای مبتنی بر آموزه‌های حقوقی و اخلاقی است که حاکمیت اسلامی به تنظیم حقوقی و اخلاقی و نیز صیانت از حدود الهی در رفتار فردی و جمعی (تا آنجا که به حاکمیت برمی‌گردد) می‌پردازد.

بنابراین، توقع داشتن تخصص‌های لازم در زمینه علوم و فنون مختلف از ولایت فقیه، توقعی بیجا و دور از واقع است. همچنان‌که سران و رهبران سایر کشورها از چنین تخصص‌هایی برخوردار نیستند. ضمن اینکه مدیریت فقهی و رهبری دینی که همان نقش

ارشاد و هدایت مردم بر اساس آموزه‌های دینی از یک‌سو و کنترل و نظارت بر عملکرد عناصر مسئول در حسن اجرای قوانین اسلام و هماهنگی بین قوای سه‌گانه و نیز جلوگیری از تجاوز به حدود الهی از سوی دیگر می‌باشد، همان رسالتی است که امروزه در اصول مدیریتی جدید نیز از آن به عنصر «رهبری» تعبیر می‌کنند و به اعتراف صاحب‌نظران و پژوهشگران مسائل مدیریتی، نقش برجسته و جایگاهی تعیین‌کننده دارد؛ به طوری که هیچ کشوری در رده‌های مختلف حکومتی از چنین مدیریت انسانی بی‌نیاز نیست.

به دلیل نقش تعیین‌کننده و کارساز عنصر «رهبری» در مدیریت‌هاست که کارشناسان اصول مدیریتی می‌گویند برای اینکه یک مؤسسه علمی یا شرکت تولیدی - صنعتی بتواند در کارها و اهداف اقتصادی خود موفق شود علاوه بر داشتن مدیران با مدیریت‌های فنی و ابزاری و تخصص‌های علمی و صنعتی لازم، به مدیریت انسانی و عنصر رهبری قوی نیز نیازمند است تا بتواند میان پرسنل، اعم از مدیران و کارگران ارتباط منطقی و روابط خوب انسانی برقرار کند و هماهنگی‌های لازم، سازماندهی مؤثر و نیز برنامه‌ریزی‌هایی کارساز را به عمل آورد و در غیر این صورت در کارش موفق نخواهد شد.

بنابراین، عنصر رهبری و مدیریت انسانی در حکومت دینی چیزی نیست که اختصاص به جامعه دینی و مدیریت فقهی داشته باشد، بلکه نیاز مبرم جهان معاصر از کوچک‌ترین مؤسسه تا بزرگ‌ترین مجموعه سیاسی - اجتماعی است. (ابراهیم زاده آملی، ۱۳۷۷: ۱۵۱ - ۱۴۹)

خامساً: حکومت فقیهان جامع‌الشرایط هیچ‌گاه به معنای انزوای علوم، فنون، تجربه‌های بشری و تدبیر عقلانی در امر حکومت نیست. طبیعی است که در جامعه، گردش امور به تخصص‌های مختلف نیاز دارد و مدیریت بالای جامعه در هر حکومتی - دینی یا غیر دینی - به هیچ وجه بی‌نیاز از این‌گونه تخصص‌ها و تدبیرهای تجربی - عقلانی نیست.

از سوی دیگر، تقریباً محال است که یک مدیر از تمام تخصص‌های مورد نیاز جامعه برخوردار باشد. بی‌تردید هر شخص با هر تخصص و آگاهی، اگر در مصدر مدیریت کلان جامعه قرار گیرد به ناچار به تخصص‌های مختلفی برای اداره امور جامعه نیاز دارد.

حضور مدیری اسلام‌شناس در رأس هرم جامعه، از آن جهت است که ضمن به کارگیری تخصص‌های مختلف و هماهنگی‌هایی که لازمه مدیریت صالح است، نسبت به مطابقت تصمیمات با موازین کلی اسلام اشراف داشته باشد. در یک حکومت دینی، دغدغه اجرای دین

از چنان اهمیتی برخوردار است که بدون حضور کارشناس امور دینی در رأس قدرت، نمی‌توان نسبت به اجرای احکام دینی در جامعه اطمینان داشت.

بنابراین، «مدیریت فقیه» به این معنا نیست که تمام تصمیمات نظام مستقیماً برگرفته از فقه و بدون تکیه بر تجربیات و سایر علوم بشری باشد بلکه مدیریت و نظام اداره و حکومت در چنین جامعه‌ای، هم مبتنی بر علم و دستاوردهای علمی است و هم، تحت اشراف دیدگاه‌های مکتب. لذا نمی‌توان به بهانه مدیریت فقهی، راهکارهای علمی را کنار زد، یا چنان شیفته دستاوردهای علمی شد که راه را بر دخالت دین در اداره جامعه بست.

رهبری در نظام ولایی علاوه بر داشتن اجتهاد مدیریتی و شجاعت سیاسی در کنار اجتهاد اصطلاحی، از مشاوره با متخصصین و کارشناسان در زمینه‌های مختلف بی‌بهره نخواهد بود که این خود ریشه در قرآن و سنت رسول اکرم ﷺ دارد؛ که در این صورت از نظرهای کارشناسان و متخصصان در زمینه‌های مختلف، بهره کافی را خواهد برد. همان طور که رؤسای کشورهای دیگر مشاوران و معاونانی دارند که به آنان کمک فکری و اطلاعات کافی می‌دهند. بنابراین، ولی فقیه عادل، مدیر، مدبر، کاردان و آگاه به مسائل سیاسی و اجتماعی با استفاده از سنت مشورت با نخبگان و متخصصان در زمینه‌های مختلف، به راحتی قادر خواهد بود مسائل پیچیده حکومتی را مدیریت کند.

پس معنای مدیریت فقهی این نیست که فقیه در همه صحنه‌های مدیریتی با استناد به منابع اسلامی مدیریت کند، بلکه مقصود این است که فقیه، آرمان‌ها، ارزش‌ها و کلیات را از آموزه‌های اسلامی می‌گیرد. سپس برای تحقق این آرمان‌ها و ارزش‌ها از صاحبان علوم و تخصص کمک می‌گیرد.

بهره‌برداری از علوم و فنون در فن مدیریت، هیچ منافاتی با مدیریت فقهی ندارد، بلکه بر فقیه لازم است که در زمینه‌های تخصصی از متخصصان استفاده کند.

لذا شبهه مذکور از سوی مستشکل، مبنی بر ناکارآمدی مدیریت فقیه به دلیل برخوردار نبودن فقیه از تخصص‌های لازم در زمینه‌های مختلف حکومتی، وارد نخواهد بود؛ چون آنچه مهم است به کارگیری شخص فقیه از همه ظرفیت‌های متخصصان کشور در عرصه مدیریت است که این امر حاصل است.

نتیجه

از آن چه گذشت به دست می‌آید:

اولاً: نه تنها ادیان به طور اعم و اسلام به طور اخص از حکومت و سیاست بیگانه نیستند بلکه شریعت الهی در بطن خود مدیریت لازم، برای اداره کشور را دارا است. حاکمیت حضرت سلیمان نبی علیه السلام، یوسف پیامبر علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام که از مسلمات تاریخ به شمار می‌آیند، دلیل بر وجود نظام سیاسی در شریعت الهی است.

ثانیاً: با اغماض از دیدگاه انحصاری در آیات قرآن و نگاه اعتدالی به همه آیات در زمینه مورد بحث، به همراه جمع دلالتی، نمونه روشنی است بر بطلان ادعای مستشکل، مبنی بر عدم مشروعیت ولایت سیاسی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به دست آمد.

ثالثاً: مشروع بودن حکومت دینی توسط مردم از سوی مستشکل، ضمن زیر سؤال بردن ولایت الهی از دیدگاه توحیدی (فالله هو الولی) (شوری / ۹) و (الحکم لله) (غافر / ۱۲)، به نفی حکومت دینی و الهی حضرت مهدی علیه السلام می‌انجامد که از مسلمات قرآن کریم و روایات اسلامی است.

رابعاً: اسلام دین عقل و دانش است و بهره‌گیری از خرد و دانش بشری در فرآیند مدیریت مورد تأکید اسلام قرار گرفته؛ به طوری که حکم قطعی عقلی، حکم دینی تلقی شده است. لذا مدیریت در نظام دینی و غیر دینی بدون تمسک به عقل و تخصص علمی امکان‌پذیر نیست. خامساً: نه مدیریت در نظام‌های غیر دینی تماماً عقلانی و مبتنی بر برهان و چندوچون‌پذیری است و نه در حکومت مدیریت دینی همه چیز فوق‌چون و چرا و نقد است. سادساً: نه تنها ارتباط منطقی بین فقاقت و کشورداری برقرار است بلکه ولی فقیه عادل، باتدبیر و صاحب نظر در امور سیاسی و کشورداری از طریق اجتهاد در احکام اسلامی و نیز با به کارگیری نظرهای کارشناسان و متخصصان در زمینه‌های مختلف مملکتی، به راحتی می‌تواند امور کشور را تدبیر و آن را اداره کند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.

۳. آمدی، عبدالواحد، ۱۳۶۶ ق، *غرر الحکم و درر الکلم*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۴. ابراهیم‌زاده آملی، نبی‌الله، ۱۳۷۷، *حاکمیت دینی*، تهران، مرکز تحقیقات نمایندگی ولی فقیه در سپاه.
۵. ابن منظور، ۱۴۱۴ ق، *لسان العرب*، چاپ سوم، بیروت، دارالفکر.
۶. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۷۳، *ولایت فقیه*، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۷. _____، ۱۳۷۸، *صحیفه نور*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۸. _____، بی‌تا، *کتاب‌البیع*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۹. انصاری، مرتضی، ۱۴۱۵ ق، *کتاب القضاء و الشهادات*، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم.
۱۰. بحرانی، سید هاشم، ۱۴۲۲ ق، *غایت المرام*، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی.
۱۱. جعفری، محمدتقی، ۱۳۷۵، *فلسفه دین*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸، *ولایت فقیه، ولایت فقاهت و عدالت*، اسراء، قم.
۱۳. حائری یزدی، مهدی، ۱۹۴۴ م، *حکمت و حکومت*، بی‌جا، انتشارات شادی، چ اول.
۱۴. حلّی، ابومنصور حسن بن یوسف، بی‌تا، *قواعد الاحکام*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چ ۱.
۱۵. خویی، سید ابوالقاسم، ۱۴۲۲ ق، *مبانی تکملة المنهاج*، قم، مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی.
۱۶. دلشاد تهرانی، مصطفی، ۱۳۸۸، *تفسیر موضوعی نهج البلاغه*، قم، دفتر نشر معارف.
۱۷. راغب اصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، *المعجم المفردات الفاظ القرآن*، تهران، دارالقلم.
۱۸. سروش، عبدالکریم، ۱۳۷۳، *قصه ارباب معرفت*، تهران، نشر موسسه فرهنگی صراط.
۱۹. _____، ۱۳۷۹، *سیاست نامه*، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، چ ۳.
۲۰. سلار دیلمی، حمزه بن عبدالعزیز، بی‌تا، *المراسم العلویه*، قم، چاپ امیر.
۲۱. صدوق، علی بن بابویه، ۱۴۰۰ ق، *الامالی*، بیروت، اعلمی، چ ۵.

۲۲. طباطبایی، سیدمحمد حسین، بی تا، معنویت تشیع، قم، انتشارات تشیع.
۲۳. طوسی، محمدحسین، ۱۳۴۲، *النهاییه*، چاپخانه دانشگاه.
۲۴. عبدالرازق، علی، ۱۳۸۲، *الاسلام و اصول الحکم*، ترجمه محترم رحمانی و علی محمدی، تهران، نشر سرایی، چ ۱.
۲۵. عنایت، حمید، ۱۳۶۲، *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چ اول.
۲۶. کرکی (محقق ثانی)، علی بن حسین، ۱۴۰۹ ق، *رسائل المحقق الکرکی*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی و دفتر نشر اسلامی، چ اول.
۲۷. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۲، *الکافی*، تهران، اسلامیه، چ دوم.
۲۸. لوکاس، هنری، ۱۳۶۲، *تاریخ تمدن از کهن ترین روزگار تا سده ما*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، مؤسسه کیهان.
۲۹. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۱۲ ق، *بحار الانوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ ۱.
۳۰. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۷۹، *نظریه سیاسی اسلام*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۳۱. مفید، محمد بن نعمان، قم، ۱۴۱۳ ق، *المقنعه*، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چ ۱.
۳۲. منتظری، حسین علی، ۱۳۶۲، *البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۳. نائینی، محمد حسین، ۱۴۲۴ ق، *تنبيه الامة و تنزيه الملة*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، چ ۱.
۳۴. نجفی، محمد حسن، ۱۹۸۱ م، *جواهر الکلام*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳۵. نراقی، احمد بن محمد، ۱۳۷۵، *عوائد الایام*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چ ۱.
۳۶. نوری، حسین، ۱۴۰۸ ق، *مستدرک الوسائل*، قم، مؤسسه آل بیت، چ ۱.

